

## معرفیهای اجمالی

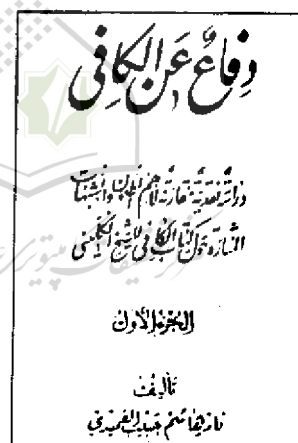
جامع اصول و فروع، آغاز شد و محدث موثق و عالم معتمد ثقة الإسلام محمد بن یعقوب کلینی برای جمع و تدوین آن بیست سال، شهرها، آبادیها و سرزمینهای اسلامی را در نوردید و هر جا نشان از مشایخ حدیث یافت، سری آنان شتافت تا حدیثی از او فراگیرد، و مجموعه خود را هر چه کامیتر و استوارتر گرداند. (النجاشی، ص ۳۷۷؛ الفوائد الرجالیة، ج ۲، ص ۳۳۱؛ الکلینی البغدادی و کتابه الکافی، ص ۱۵۲). چنین شد و از پس سالهای سختکوشی و استوار گامی «الکافی» پدید آمد. کتابی که معلّم امت شیخ مفید (ره) آن را «گرانستگترین و سودمندترین» کتب شیعه تلقی کرد و شهید اول (ره) آن را کتابی بی مانند دانست (بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۹۰) و یکی دیگر از عالمان بزرگ نوشت: کافی، کتابی است که هم وزن و همبر آن در اسلام نگاشته نشده است (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۳۳).

«کافی» همواره مورد توجه، عنایت و مراجعه عالمان، محدثان و فقیهان بوده است. عالمان و کتابگزاران بسیاری در باب آن فراوان سخن گفته اند، و از ابعاد مختلف به آن نگریسته اند و شرحها و توضیحها و تعلیقههای فراوانی بر آن نگاشته اند. در جایی از آنچه یاد شد و منابع پژوهش درباره آنها را یاد کرده ایم (ر. ک: محمدعلی مهدوی راد، مجله حوزه، شماره ۱۱، مقاله کتب درسی حوزه های قدیم، ص ۶۸ پی نوشت).

گردآورنده و سامان دهنده این مجموعه عظیم ثقة الإسلام کلینی نیز در بیان و بنان عالمان و محدثان و شرح حالنگاران همواره مورد عنایت بوده، و همگان - شیعه و سنی - به وی بدیده احترام نگریسته اند و جایگاه والای او را در قفاقت و میراثیانی ستوده اند و هرگز بر او خرده نگرفته و بدو به دیده طعن نگریسته اند (دفاع عن الکافی، ج ۱، ص ۳۸). متأسفانه تنی چند از نویسندگان معاصر با یادکرد برخی از روایات کافی و

دفاع عن الکافی، در اسه تقلبه، مقارنه لأهم الطعون والشبهات المثارة حول کتاب الکافی للشیخ کلینی ج ۲، ناصر هاشم حبیب العمید (قم، مرکز الفطیر للدراسات الإسلامیه، ۱۴۱۵) وزیری ۷۶۸+۷۸۷ ص.

شکوه ترا از اینکه مردم روزگار ما بر جهالت تعاون



می کنند و از دانش و دانشوران روی برمی تابند، دریافتیم گفته ای شناخت چیزهایی به لحاظ اختلافهای روایات بر تو دشوار شده و تو برای مفاوضه و گفتگو درباره آنها معتمدی نمی یابی؛ و دوست داری کتابی داشته باشی جامع جمیع فنون دانش دین؛ کتابی که جستجوگران دانش را بسنده باشد و راه جویان بدان مراجعه کنند، و آنکه دانش دین جوید و عمل بر اساس احادیث استوار از صادقین (ع) را بخواهد از آن فراگیرد ... اکنون خداوند - له الحمد - فراهم آوردن آنچه را خواسته بودی آسان گردانید؛ که امیدوارم چنان شود که می خواستی ... (الکافی، ج ۱، ص ۵-۶).

بدین سان کتاب عظیم و ارجمند «الکافی» که روزگاری به «الکلینی» شهره بود (رجال النجاشی، ص ۳۷۷) در پی درخواست یکی از برادران دینی و شکایت وی از نبود کتابی

تفسیر و تحلیل آنها بدان سان که می‌پنداشته‌اند و نه بدان گونه که پژوهش دقیق و مستند به معیارهای نقد و تحلیل حدیث می‌طلبیده است. بر کافی و مآلاً مؤلف آن طعن زده‌اند و برخی - که تیره دلی و آلوده ذهنی و کژاندیشی را درباره‌ی آنان نمی‌توان چندان بدور از واقع دانست - قلم را آلوده‌اند و به ساحت پاکیزه آن دانشی مرد نارواییهایی را نسبت داده‌اند؛ که اینگونه داوریهایی تنگ مایه از ساحت قلم، دانش و دانشوران به دور باد. اکنون محقق سختکوش جناب ثامر هاشم حبیب عمیدی که پیشتر کتابی پروپیمان درباره‌ی شخصیت ثقة‌الاسلام کلینی و کتاب کافی پرداخته بود (ر. ک: آینه پژوهش، شماره ۲۳، ص ۸۵) همت ورزیده‌اند و در مجموعه‌ای وزین و ارجمند، مهمترین شبهه‌ها و اشکالهایی را که این گونه نویسندگان درباره کافی به قلم آورده‌اند، گردآورده و با دقت و تتبع استوار در منابع و مآخذ پاسخ گفته‌اند.

کتاب در دو جلد و چهار باب و فصولی متعدد سامان یافته است. مؤلف در آغاز به اختصار تمام از مؤلف و کتاب سخن گفته است، چرا که وی - چنانکه پیشتر آمد - کتابی مفرد در این باره پرداخته است. او در این مقدمه به تجلیل و تکریم عالمان از کلینی اشاره کرده و تأکید ورزیده است که پیشینیان - سنی و شیعه - هرگز بر آن بزرگوار طعنی نزده‌اند (ج ۱، ص ۳۸). آنگاه در ذیل عنوان «بحوث تمهیدیّه حول الامامة والخلافه» چونان در آمدی بر بحثهای کتاب به تفصیل از امامت و خلافت سخن گفته است. در این بحث از لزوم نصب امام، صفات امام، دلایل نقلی و عقلی عصمت، امامت به نص است و یا اختیار امت؟! نقد و تحلیل دیدگاهها و دلایل در این زمینه، وصایت و ... بحث شده است و کتمان حقایق در نقل اخبار و آثار در بسیاری از متون کهن برای به فراموشی سپردن حق خلافت و خلافت حق برنموده شده است (ج ۱، ص ۴۵-۱۶۱، بویژه ص ۱۵۹ و ۱۶۰). سپس باب اول را درباره حضرت مهدی - عج - و نقد و بررسی دیدگاهها درباره احادیث مرتبط با آن حضرت در کتاب کافی، آغاز می‌کند. در اینکه احادیث مرتبط با آن حضرت در آثار فریقین فراتر از حد تواتر است، هیچ حق‌گرایی نمی‌تواند تردید کند و در اینکه بسیاری از عالمان و محدثان اهل سنت فراوان در این باره کتاب نوشته‌اند و احادیث آن را فراهم آورده‌اند نیز تردیدی نیست (ر. ک: یادنامه علامه امینی، مقاله «چهارصد کتاب در شناخت شیعه» و نیز الامام المهدی عند اهل السنه، و مجموعه ارجمند معجم احادیث الامام المهدی (عج)).

مؤلف بدین نکات اشاره می‌کند و آنگاه برای اینکه

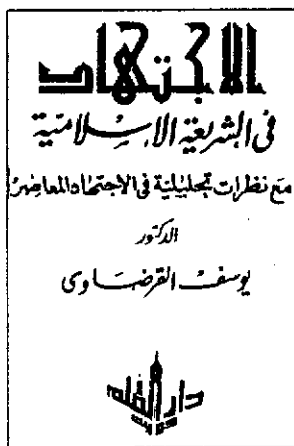
تأثیر پذیری کسانی را که در این حقیقت تردید روا داشته‌اند، از دگراندیشان و خاورشناسان نشان دهد، به تحلیل مسأله از دیدگاه آنان پرداخته و چگونگی تأثیر آنان در اندیشه نویسندگان اسلامی را باز گفته است (ج ۱، ص ۱۷۲) و آنگاه نقدها و گفته‌ها درباره احادیث را آورده و به نقد و ایراد این خلدون درباره احادیث مهدی (ع) به تفصیل پرداخته و بی‌پایگی دلایل وی را روشن ساخته است (ج ۱، ص ۳۴۲-۲۰۱). آنگاه آرا و دیدگاههای پنجاه و هشت تن از عالمان، متکلمان و محدثان اهل سنت را گزارش کرده است که یا به صحت احادیث مرتبط با حضرت مهدی (ع) خستو شده‌اند و یا به تواتر آنها تصریح کرده‌اند (ص ۳۴۳-۴۰۵). سپس به دیدگاههای معاصران درباره روایات کافی در این موضوع پرداخته و با استواری در پرتو آگاهیهای قرآنی، حدیثی و رجالی آنها را نقد و تزییف کرده است (ص ۴۰۷-۶۱۱).

باب دوم ویژه «تقیّه» است و پاسخ از اشکالها و شبهه‌های مرتبط با احادیث تقیه در کتاب کافی. مؤلف در ابتدا مفهوم تقیه را به لحاظ لغت و اصطلاح روشن ساخته، و وارونه‌نمایی و وارونه‌فهمی بسیاری از ناقدان این اندیشه را برنموده است و آنگاه با گزارشی تاریخی و مستند نشان داده است که تقیه را از کهنترین روزگاران، در تاریخ اسلام، مفسران، فقیهان، محدثان، متکلمان، باور داشته‌اند و چندو چون آن را در آثار خود آورده‌اند. در فصل دوم این بحث موضع امامان (ع) را درباره تقیه روشن کرده و مستندات قرآنی و روایی این دیدگاه را آورده است و آنگاه گزارش روایات مرتبط با تقیه است در کافی و تفسیر و تحلیل دقیق آنها. مؤلف این بخش را سپس بازنویسی کرده است و در کتابی مفرد با عنوان «واقع التقیه عند المذاهب والفرق الاسلامیه من غیر الشیعه الامامیه» منتشر کرده است. که از آن پیشتر سخن گفته ایم (آینه پژوهش، شماره ۳۵، ص ۹۰). جلد دوم با بحث بسیار مهم «بداء» آغاز می‌شود. شیعه از دیرباز بر این باور تأکید می‌ورزیده است و مخاصمان و مهاجمان علیه شیعه، بدون آنکه به دقت بنگرند که باور شیعیان درباره «بداء» چیست، با تفسیر نادرستی که خود از آن ارائه می‌دادند و پندار خویش را درباره «بداء» باور شیعه تلقی می‌کرده‌اند بدان می‌تاختند. این کژباوری درباره شیعه در مسأله بداء پیشینه‌ای کهن دارد (ر. ک: به آراء کسانی چون بلخی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۳؛ ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۰۷؛ فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۲۱۶ و ...) و برخی بر این پندار رفته‌اند که «بداء» دیدگاهی است یهودی-اسرائیلی که به اندیشه شیعه وارد شده است. مؤلف

کلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا. (کهف/۵). در فصل سوم این بخش از رد پای تحریف در منابع مهم روایی و کلامی اهل سنت سخن رفته است و گزارشی از این گونه موارد آورده شده است، این گونه گزارشها نشان می دهد که متأسفانه ریشه های این باور در آغاز در گزارشهای روایی مکتب خلفا شکل گرفته و بن مایه های تحریف قرآن - چنانکه در جایی گفته ایم - در آن مکتب چهره بسته است و از آن مسیر با بیان و بنان روایان بی احتیاط شیعه به آثار شیعی راه یافته و از سوی برخی از کج اندیشان فرقه ساز گسترده شده است - که تحلیل گسترده این سخن باید بماند تا زمانی دیگر. به هر حال ای کاش برادران ما، از پراکندن این همه افترا علیه شیعه دست می کشیدند و بافته های خاورشناسان - این فانوس کشان استعمار را (تعبیر از روانشاد انجوری شیرازی است) درباره شیعه تکرار نمی کردند و مؤلفان ما را به مقابله به مثل وانمی داشتند و بر این نکته تأکید می کردند که در نگاه محققان، پژوهشیان و ژرفنگران مسلمان - همه و همه - تحریف قرآن افسانه ای بیش نیست و به آنچه در منابع هر دو گروه دیده می شود این گونه کسان وزنی قایل نیستند.

به هر حال کتاب آقای عمیدی خواندنی است و سودمند و چنانکه خود آورده است (ج ۲، ص ۵۰۷)، نه دفاع از یک کتاب که حراست از کیان اندیشه مکتبی است استوار و مظلوم در بستر تاریخ. محمّدعلی مهدوی راد

الاجتهاد فی الشریعة الاسلامیة،  
الدکتور یوسف القرضاوی،  
دار القلم للنشر والتوزیع، کویت.  
۱۴۱۰-۲۰۱۳ ص.



اجتهاد و استنباط احکام و دستورات شرعی از منابع فقهی در دنیای معاصر که هر روز با پدیده ها و موضوعات تازه ای روبروست، تحقیقات

و مطالعات جدیدی را در مقوله «اجتهاد» به وجود آورده است. در پاسخگویی به نیازهای روزمره جرح و تعدیل شیوه اجتهاد متداول و افزودن مقوله های نو به شروط و اوصاف «استنباط و مستنبط» سخن روز شده است. نوشته هایی در راستای پی جویی شیوه های نو و ابتکاری و در عین حال درست و منطبق با منطق اسلام، هر روز به جامعه جویای فکر و اندیشه ارائه می گردد. مطالعه، بررسی و معرفی این قبیل نگارشها افزون بر گشودن

در بحثی درازدامن، با تبیین وسیع از یکسو ناستواری پندارهای ناقدان عقیده شیعه را نشان داده و از دیگر سو کژفهمی و ناآگاهی آن گونه کسان را از عقاید شیعه برنموده و بالاخره عقیده اصیل و دقیق شیعه را گزارش کرده است. در این بحث واژه «بداء» به لحاظ لغت و اصطلاح تبیین شده است و آنگاه در پرتو آگاهیهای تاریخی و کلامی روشن گردیده است که یهود اساساً بر «بداء» باور ندارد تا اندیشه شیعه برگرفته ای از آن باشد و بر این مطلب تصریح و تأکیدهای فراوانی از عالمان اهل سنت نقل کرده است (ج ۲، ص ۱۳-۲۹). آنگاه تفسیر نادرست عالمان اهل سنت را از عقیده شیعه گزارش کرده است و سپس توضیح و تفسیر صحیح و استوار، معقول و پذیرفتنی شیعه از مسأله بداء را به گونه ای تاریخی از امامان (ع) تا محققان و متکلمان سده های واپسین آورده است (ص ۶۷-۱۳۱). در فصل چهارم به روایات بداء در کافی و دیگر مجامع حدیثی پرداخته و بدقت آنها را شرح و تفسیر کرده است.

در باب چهارم به مناسبت روایات کافی درباره قرآن و آنچه که پنداشته می شود نشانگر تحریف قرآن کریم است، مؤلف بحثی پی نهاده است دقیق، با تبیین وسیع درباره تحریف و ابعاد آن. او در این بحث ابتدا تحریف را معنی کرده است و ابعاد مفهومی آن را نشان داده است. آنگاه دلایل شیعه بر عدم تحریف را گزارش کرده و سپس به اتهام وضع و جعل در احادیث کافی پاسخ گفته است. مؤلف مقارنه ای کرده است میان کافی و صحیح بخاری و دیدگاه عالمان اهل سنت درباره بخاری، و عالمان شیعه درباره کافی، و نشان داده است آنچه را به عالمان شیعه درباره تصحیح تمام احادیث کافی، نسبت داده اند، پایه ای ندارد. سپس تمام روایاتی را که مؤلفان متأخر سنی از کافی برکشیده اند تا نشان دهند که شیخ کلینی بر تحریف قرآن کریم باور داشته است، آورده و به لحاظ سند و دلالت نقد و بررسی کرده و با دقت معنای دقیق آنها را گزارش کرده است. مؤلف به دیدگاه نقادانه کلینی درباره احادیث اشاره کرده و نشان داده است که آن بزرگوار در آغاز کافی تصریح دارد که شناخت یکسره، سره از ناسره در احادیث ممکن نیست و از این روی باید تمامت روایات را بر قرآن عرضه کرد و با میزان استوار قرآن، روایات را سنجید (ص ۳۲۵)؛ بدین سان نتیجه گرفته است که تمام آنچه بر پندار برخی نشانگر تحریف است، یا گونه ای از قرائت و یا توضیح و تفسیر و تبیین آیه بوده است و یا تأویل آنها و نه چیز دیگر، و بدین سان باید از زبان مؤلف و هر درست اندیش و استوار فهمی گفت باز به تحریف قرآن در شیعه و از نگاه محققان شیعه. و در دیدگاه کلینی دروغی بیش نیست: کبریت

افقهای تازه، بهوش باشی نیز بر پاسداران فقه و فقاہت است تا از این عرصه جدید چشم برنبدند و بر هر اندیشه نویی بی نقد و بررسی اذن ورود به حوزه «استنباط و اجتهاد» ندهند.

نوشته آقای دکتر یوسف قرضاوی در راستای بررسی اجتهاد در اسلام، از جمله نگارشهایی است که در پاسخ به ضرورت تحوّل و یا پیرایش اجتهاد پرداخته شده است و از پیشنهادهای تازه‌ای برخوردار است و از این رو درخور مطالعه و تحقیق است.

نویسنده در این کتاب نخست به تفسیر اجتهاد می‌پردازد و سپس ویژگی مجتهد را می‌شمارد. بنابر عقیده نویسنده «مجتهد» باید دارای ملکه عدالت و تقوی باشد و نسبت به هفت نوع علم آگاهی و اطلاع کافی داشته باشد. این علوم عبارت است:

- ۱- علم به قرآن کریم در زمینه آیات الأحکام، اسباب النزول، ناسخ و منسوخ.
- ۲- علم به سنت نبوی از نظر درایة الحدیث، ناسخ و منسوخ در احادیث، اسباب ورود احادیث.
- ۳- علم به ظرافتهای زبان عربی از نظر شیوة محاوره، حقیقت و مجاز، عام و خاص، محکم و متشابه، مطلق و مقید، نص و فحوی و مفصل و مجمل.
- ۴- آگاهی از موارد اجماع فقها.
- ۵- علم به اصول فقه.
- ۶- علم به اهداف کلی شریعت.
- ۷- جامعه‌شناسی.

وی در ذیل شرط هفتم می‌نویسد: «این شرط بدان خاطر است که فقیه در فضای غیرواقع به تلاش نپردازد بلکه در پدیده‌هایی که برای مردم و اجتماع اطرافش اتفاق می‌افتد، استنباط کند. رفتار و افکار مردم متأثر از عوامل گوناگون روانی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است؛ بنابر این بر مجتهد است که تا حدودی به اوضاع زمان خود، مشکلات، فضای فکری، سیاسی و دینی و روابط آن با جوامع دیگر و گستره تأثیر و تأثر آن آگاه باشد» (ص ۴۷).

نویسنده سپس به چند شرط مورد اختلاف در نظر علما در «مجتهد» می‌پردازد و پس از آن به بحث اجتهاد وارد می‌شود و در آن به اجتهاد متجزی، قلمرو اجتهاد و دو نوع اجتهاد مستقل و منتسب می‌پردازد. بدیهی است که اجتهاد مستقل و منتسب از مختصات فقه اهل سنت است و در فقه شیعه از نظر تئوری، مطرح و قابل قبول نیست. چنانکه بحث بعدی وی درباره «استمرار و عدم استمرار اجتهاد» از مختصات فقه اهل سنت است. نویسنده به تبع بحث قبلی و اثبات ضرورت استمرار اجتهاد از دو فضای جدیدی که در زندگی بشری دست خوش

تحوّل عظیم قرار گرفته است، عرصه مهم اجتهاد یاد می‌کند. این دو عرصه عبارتند از روابط اقتصادی و پولی و فضای علمی و طبّی. وی آنگاه در پاسخ مدعیان به عدم امکان اجتهاد در عصر حاضر، بحثی گذرا مطرح می‌کند.

مؤلف در خصوص چگونگی اجتهاد در عصر حاضر بر این باور است که در صورت وجود رأیی موافق با مقتضیات عصر از فقها گذشته، باید به گزینش همان رأی اکتفاء شود و در صورت جدید بودن مسأله از اجتهاد انشایی بهره گرفت. وی بر این باور است که اجتهاد عصر حاضر می‌تواند در یکی از سه شکل قانونگذاری، فتوی و بحث ارائه گردد.

دکتر قرضاوی در ادامه کتاب خود تحت عنوان «لغزشگاههای اجتهاد معاصر» بحق از پاره‌ای تندیها در هماهنگ سازی شرع با مقتضیات عصر بر حذر می‌دارد و بر این باور است که این لغزشها گاه به علت غفلت از نصوص و زمانی در کج فهمی نصوص، پاره‌ای مواقع در روی گردانی از اجماع، بعضی وقتها از قیاسهای بی مورد و در مواردی ناشی از غفلت از مقتضیات واقعی عصر و در بسیار از موارد به علت مراعات مصلحت حتی در صورت مخالفت با نصوص است. وی بر این باور است که در موارد وجود نصوص، مصالحی که مطرح می‌شود عموماً مصالح موهوم است و برای آن چند مثال یادآوری می‌شوند؛ از قبیل: مصلحت در ربا، نماز جمعه در روز یکشنبه در کشورهایی با اقلیت مسلمان، الغاء ترخیص در مثل نماز مسافر، تحریم تعدد زوجات و مساوات در ارث دختر و پسر.

قرضاوی رویکرد اجتهاد کنونی را در سه چهره ترسیم می‌کند:

- ۱- رویکرد تنگ‌نگرانه و در این چهره اخباریگری جدید و تقلید به مذهب فقهی خاص را داخل می‌کند.

- ۲- رویکرد توسعه نابجا و در آن اندیشه پذیرش بی چون و چرای واقعیت و مدرسه طوفیه منسوب به نجم الدین طوفی (متوفی ۷۱۶هـ.ق) را که همواره مصلحت را بر نص مقدم می‌دانست، جای می‌دهد.

- ۳- رویکرد میانه روی.

وی این رویه را درست می‌شمارد و برای تحقق آن، رعایت این امور را ضروری می‌شمارد:

- ۱- استفراغ و وسع انجام گیرد؛
- ۲- مسایل قطعی خارج از مدار اجتهاد باشد؛
- ۳- امور ظنی قطعی تلقی نگردد؛
- ۴- رابطه فقه و حدیث حفظ شود؛
- ۵- اجتهاد تحت الشعاع واقع قرار نگیرد؛
- ۶- پدیده‌های تازه سودمند مورد پذیرش واقع شود؛
- ۷- روح و نیازمندیهای زمان در نظر گرفته شود؛
- ۸- بسوی اجتهاد گروهی حرکت شود؛
- ۹- پذیرش خطاء در اجتهاد ممکن تلقی شود.

نویسنده در پایان فصلی در خصوص نیازمندی به اجتهاد بازمی‌کند که در آن به بحثی علمی با مرحوم سید قطب می‌پردازد.

محمدعلی سلطانی

## جغرافیای نیمروز

تألیف  
ذوالفقار کرمانی

به کوشش  
عزیزالله عطاردی

تهران، ۱۳۷۳

جغرافیای نیمروز، تألیف:  
ذوالفقار کرمانی / تصحیح:  
عزیزالله عطاردی / ناشر:  
انتشارات عطارد، با همکاری  
دفتر نشر میراث مکتوب / چاپ  
اول ۱۳۷۳.

کار آمارگیری و جمع‌آوری  
اطلاعات آماری در ایران به  
طور رسمی ظاهراً از زمان

ناصرالدین شاه قاجار آغاز شده است. حکومت مرکزی برای کسب اطلاع از تعداد نفوس، خانوار، دام و سایر امور طبیعی و انسانی کشور افرادی را به مناطق گوناگون می‌فرستاد تا از نتیجه تحقیق و بررسی آنها استفاده کند. البته ناگفته نماند که این افراد معمولاً از میان فارغ‌التحصیلان دارالفنون که در آن زمان تنها مرکز رسمی علوم و فنون نوین بشمار می‌آمد انتخاب می‌شدند. از جمله کسانی که به چنین کاری گماشته شد، جواد بن موسی خراسانی بود که پس از مطالعه و تحقیق در منطقه خراسان، نتایج مطالعات خویش را در کتاب اشراق السیاحه گردآورد.

در همان زمان شخص دیگری به نام «مهندس ذوالفقار محلاتی» به همین منظور راهی سیستان شد تا با ترسیم حدود این ولایت، خصوصیات جغرافیایی آن را تبیین کند. وی طی سفری پر مخاطره به سیستان اطلاعات مربوط را در کتاب جغرافیای نیمروز به ثبت رساند.

نسخه‌ای از این کتاب که ظاهراً منحصر به فرد باشد و با خط نستعلیق نگاشته شده است، توسط یک زردشتی به نام «بنده یزدان مانکچی درویش فانی» وقف انجمن زردشتیان بمبئی شده و در کتابخانه «ملانیروز» این شهر نگهداری می‌شود.

محقق گرامی جناب آقای عزیزالله عطاردی با تهیه میکروفیلمی از این نسخه به تصحیح آن همت گماشته، آن را برای چاپ آماده کرده است.

همان گونه که از مقدمه مصحح محترم برمی‌آید، به گفته برخی از آگاهان و متخصصان آماری، نخستین کتابی که در مورد اطلاعات آماری در ایران نوشته شده، همین کتاب است و به همین جهت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

مؤلف آغاز مأموریت سیستان را این گونه توصیف می‌کند:  
در چهارشنبه سیم شهر شعبان المعظم سنة ۱۲۸۸ از جانب اولیای دولت ابدمدت در دارالخلافه به این غلام خیر مأموریت سیستان را دادند و شنبه ششم به اتفاق جناب جلالتمآب میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه و معتمد السلطان آقا میرزا محمد رئیس و میرزا معصوم خان، همشیره زاده جناب میرزا سعیدخان به خاکپای سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه که دولتش جاوید باد شرفیاب شده، در باب پذیرایی مأمورین دولت بهیبه انگلیس و جواب و سؤال و تحقیق سرحد به میرزا معصوم خان بعضی فرمایشات ملوکانه فرمودند. در باب حدود ملک سیستان و افغانستان و کشیدن نقشه سیستان و تحقیق حدود حالیه سیستان به این غلام دستورالعملی مرحمت فرمودند.

... بعد از دستورالعمل و عنایات ملوکانه شنبه ۱۳ شعبان از دارالخلافه بیرون آمده از راه قم و کاشان و اصفهان و یزد و کرمان در ۱۱ شهر شوال المکرم وارد بم شدم ... (جغرافیای نیمروز، ص ۱۸ و ۱۹).

او همزمان با آغاز این سفر پرمآجرا به نوشتن یادداشتهای روزانه می‌پردازد و گزارش نسبتاً مفصل و دقیقی را تحت عنوان جغرافیای نیمروز به رشته تحریر می‌کشد. ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که: کتاب برخلاف آنچه که از نامش برمی‌آید، اختصاصی به جغرافیا - با مفهوم متداولش - ندارد، بلکه سفرنامه‌ای است که البته ضمن اشاره به وقایع و حوادث گوناگون به نکات جغرافیایی منطقه نیز پرداخته است.

نخستین نکته‌ای که با خواندن کتاب درمی‌یابیم، همت و غیرت مؤلف و دقت وی در انجام مأموریت است. او که در راه از یکسو دچار بیماری شده، از سوی دیگر با کارشکنی یکی از همراهان مواجه گشته بود، سعی کرد تا حد ممکن کار خود را دقیق و بی‌اشکال انجام دهد. در جایی می‌گوید:

دیگر آنکه خیلی چیزها بود که می‌خواستم تحقیق نمایم چون بگذر راه نبود و صحرای پر خوف و خطر بود و جز سه نفر نوکر خودم کسی همراهی نمی‌کرد و ناخوش احوال هم بودم، ممکن نشد. این سه نفر نوکری که همراه بودند چون زیاد خوف و ترس داشتند هر ساعت حرفی می‌زدند که باعث پریشانی حواسم بود. اولاً چاکر از روی غیرت از جان گذشته ننگ خود و دولت خودم می‌دانستم که در پیش مأمورین دولت بهیبه انگلیس از عهده نقشه کشی برنیامده باشم. ثانیاً خیال می‌کردم که هر گاه سالم به دارالخلافه برسم چه جواب بدهم اگر بگویم دست تنها و محلی خطرناک و ناخوش احوال بودم (ص ۳۵).

می‌شستند آنجا را میل می‌ساختند و قول دیگر آنکه هر جا او را دفن می‌کردند به جهت علامت بالای سر قبر او میلی می‌ساختند، والله اعلم» (ص ۱۲۵).

از قلعه «میخانه» نیز چنین یاد می‌کند:

قلعه خرابه میخانه سه قلعه در میان هم مکان مستحکمی بوده است. خیلی خوش وضع ساخته اند معلوم است کهنه و از قلعه های قدیم است و از قرار مشهور میان مردم سیستان در این قلعه خزینه بوده است.

و حال هم اعتقاد آنها این است که در میان این قلعه خزینه بزرگی دفن است، الله اعلم. از میخانه به آتشفشان رفتیم. آتشفشان یک تپه بزرگی می‌باشد. مردم سیستان در باب آتشفشان بسیار حرف می‌زنند چون بنده اعتقاد نداشتم، نوشتم. در زیر تپه از قدیم خالی نموده اند. مشهور این بود که این مکان طلسم است و زیر تپه که خالی بود کسی جرأت نمی‌کرد برود (ص ۱۳۰).

از آنجا که در این سفر یک هیئت انگلیسی نیز در کنار هیئت اعزامی شاه ایران قرار داشته است، مصنف به برخی از عملکردهای آنان نیز اشاره می‌کند. اگرچه مأموریت دقیق انگلیسیها از متن کتاب به دست نمی‌آید، اما چند نکته را می‌توان بخوبی دریافت: یکی اینکه آنها پیش از حکومت ایران به فکر نقشه برداری از خطه سیستان افتاده بوده اند و در این سفر با نقشه های از پیش آماده شده، به دنبال مقاصد و اهداف خود بوده اند (ص ۳۷).

دوم اینکه یکی از اهداف آنان در این سفر، شناسایی معادن موجود در منطقه بوده است که همواره جزئی از مقاصد شوم پیر استعمار در این مرز و بوم به شمار می‌رفت (ص ۳۹).

نویسنده همچنین در جای جای کتاب به برخی از حوادث تاریخی که در سیستان رخ داده اشاره کرده که البته در بیشتر موارد از کتاب تاریخ سیستان استفاده نموده است. در مورد وجه تسمیه برخی از شهرها، محله ها و قلعه های منطقه نیز توضیحاتی داده که قابل توجه است. از جمله در مورد وجه تسمیه استان سیستان می‌گوید:

وجه تسمیه سیستان دو قول است یکی آنکه سیس ریگ را می‌گویند. سیستان یعنی ریگستان. قول دیگر آنکه ضحاک در آنجا مهمان گرشاسب شد چون ضحاک با زنان شراب خورد و بدان روزگار سرای زنان را شبستان گفتندی ضحاک در آنجا شراب خورد و مست گشت به عادت پیش گفت: شبستان خواهم تا آنجا خوشتر خورم. گرشاسب عادت او را دانسته بود گفت اینجا سیوستان است نه شبستان و سیو مرد مردانه را گفتندی بدان روزگار از بابت آنکه همیشه از آنجا مردان مرد

وی شخصاً به شهرها، روستاها، محله ها و قلعه های آباد و متروک سیستان سرکشی می‌کرد و ضمن تعیین موقعیت جغرافیایی آنها با دقت تمام به ذکر تعداد خانوارها و نفوس، منابع آبی، نوع محصولات کشاورزی، نوع و تعداد حیوانات اصلی و شرایط آب و هوایی می‌پرداخت. نمونه روشن این شیسوه در توصیف شهرستان بم و محلات آن به چشم می‌خورد (ص ۲۰ و ۲۱).

او علاوه بر دقت در ثبت جزئیات، در آخر سعی می‌کند تا اطلاعات ثبت شده خویش را با اطلاعات افراد بومی و آگاه بسنجد تا در صورت وجود اشتباه و کم و زیادهای احتمالی به اصلاح آنها بپردازد:

بعد از این قرارداد، کدخدایان را با خوانین به جهت خواندن کتابچه عملی دهات و عدد نفوس از روز ورود به سه کوهه تا مراجعت از رودبار و بندر کمال خان به نوعی که در ذیل ثبت شده است همه را به جزء در حضور ایشان خواندم. تمام کدخدایان و مباشرین آنچه نوشته شده بود همه را تصدیق نمودند (ص ۱۳۸).

نویسنده کتاب تنها به ذکر خصوصیات جغرافیایی بسنده نکرده است بلکه در موارد متعددی حتی به ویژگیهای جسمی، روحی، اخلاقی، مذهبی و اجتماعی مردم آن خطه نیز اشاره کرده است. جالب اینجاست که در توصیف روحیات مردمان منطقه، عامل شرایط آب و هوای آن نیز از نظر دور نداشته است؛ مثلاً در مورد مردم سیستان می‌نویسد:

مردم سیستان تمام سبزه سیاه چهره گندم گونه، آدم سفید کم پیدا می‌شود. تمام کارکن باغیرت سوار و جوانهای رشید صاحب جرأت و بلند خیال و جنگجو می‌باشند. در حقیقت اصل آب و خاک و هوای ملک سیستان به نوعی است که هر کس چندی در آنجا سکنی می‌نماید اصل حالت و خیالش تغییر می‌کند مایل تاخت و تاز و جنگ و سرکشی می‌شود (ص ۵۹).

مردمان بم را این گونه توصیف می‌کند:

مردم بم سبزه و گندم گونه آدم سرخ و سفید کمتر دارد و خوش چشم و ابرو و خوش مو می‌باشند. مردم فقیری آزاری و کارکن. گذشته از زراعت، مالدارانی هم می‌کنند. کمتر آدم بیکاره دارد. زن و مرد در کار می‌باشند... مردم دیندار و باخدا اعمال بد و قبیح کمتر می‌کنند. لوطی اویاش و راهزن ندارد» (ص ۲۲).

او گاه به ستها و باورهای عامه و حتی خرافات رایج در میان آنها نیز اشاره می‌کند: هنگام توصیف قلعه «خان جان بک» می‌گوید:

اطراف این قلعه هم علامت و آثار آبادی دیده شد. در این صحرا میل بسیار دیده از قرار مذکور در قدیم هر کس که صاحب اسم بود دو قول است یکی وقتی فوت می‌شد در هر جا که او را

بستغنی از علم رجال بدانند و بدون توجه به سند احادیث به مطالعه متن آنها پردازد. برخی از علمای بزرگ برای شناخت روایان به نوشتن کتابهای مستقل در علم رجال پرداخته اند، اما شیخ صلوح برای نخستین بار پایان کتاب «من لایحضره الفقیه» را با نام «مُتَسَيِّخَه» به بحثهای رجالی و بیان سند و روایاتی که به صورت مرسل نقل کرده، اختصاص داد. پس از او شیخ طوسی -رضوان الله علیه- در کتاب تهذیب و استبصار همین روش را ادامه داد. شیخ حر عاملی نیز خاتمه کتاب گرانقدر «وسائل الشیعه» را به بحثهای رجالی و بیان کلیات و فوایدی از علم رجال اختصاص داده است.

آنگاه علامه حاج میرزا حسین نوری (متوفی ۱۳۲۰) که به «ثالث المجلسین» اشتهار دارد، چهارمین کتاب از جوامع ثانویه حدیث را نوشت و آن را به ترتیب و روش وسائل الشیعه قرارداد و در پایان کتاب خاتمه ای آورد که مصداق بارز «خاتمه مسک و فی ذلک فلیتافس المتنافسون» بود. شاگرد او علامه طهرانی گوید: «این کتاب نفیس ترین کتابها بوده و انسان را از تمام کتابهای درایه و رجال بی نیاز می سازد» (ر. ک: الذریعه، ج ۲۱، ص ۸).

هر چند کتاب «مستدرک الوسائل» احادیث ضعیف فراوانی را دربر دارد، اما خاتمه کتاب همه ضعفهای کتاب را جبران کرده به همین جهت این خاتمه از اصل خود کتاب مفیدتر و بر آن ترجیح دارد.

خاتمه کتاب دارای دوازده فایده است:

- ۱- نام کتابهایی که از آنها حدیث نقل می کند. این فایده کوتاهترین فایده های کتاب است.
- ۲- اعتبار کتابهای فوق و شرح حال مؤلفین آنها. در این فایده دقت بسیار زیادی در ضبط صحیح اسامی کتابها شده و تاریخ تألیف کتابها به همراه کتابشناسی و ادله اعتبار و ارزش آنها بیان شده است؛ مثلاً مطلبی از دو کتاب «فلاح السائل» و «سعد السعود» که از سید بن طاووس هستند و مرحوم شیخ حر از کتابهای او در وسائل الشیعه نقل می کند، نقل نکرده، با اینکه تردیدی در انتساب این کتابها به مؤلفشان وجود ندارد و احادیث زیادی نیز در آنها یافت می شود.
- ۳- سند حاجی نوری به آن کتابها و احوال مشایخ خود و شرح حال علمای بزرگ شیعه در طول غیبت کبری و صغری.
- ۴- بحثی گسترده درباره کتاب شریف کافی.
- ۵- شرح مشیخه فقیه. این فایده مفصلترین فایده های کتاب است.
- ۶- شرح و تفصیل درباره تهذیب الأحكام. در این فایده

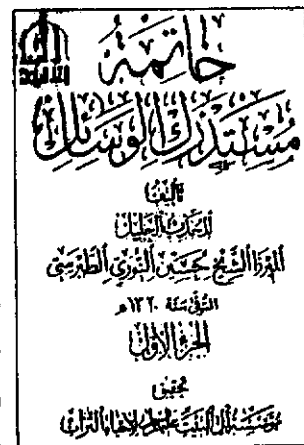
بیرون می آمد سیستان نامیده شد بعد از بابت استعمال، او حذف شده، سیستان گفتندی (ص ۴۶).

یادآوری مجدد این نکته ضروری است که جغرافیای نیمروز ضمن دربرداشتن اطلاعاتی دقیق پیرامون سرزمین سیستان (از قبیل تعیین حدود جغرافیایی این ولایت، ذکر کوهها، جلگه ها، کویرها، آبها، مردابها، باتلاقها، جنگلها، بیشه ها، مرتعها، شهرها، آبادیها، آثار باستانی، دژها و قلعه ها، عشایر و قبایل گوناگون، بیشه ها و حرفه ها، نوع محصولات کشاورزی و تعداد و نوع دامها، تعداد خانوارها و نفوس و خصوصیات انسانی و جغرافیایی و ...)، از آنجا که به شیوه یادداشت روزانه و گزارش گونه نوشته شده است می تواند به عنوان سفرنامه ای علمی معرفی گردد.

در نهایت باید گفت که متأسفانه در نسخه موجود هیچ گاه نقشه ای وجود ندارد. با توجه به اینکه اصلترین کار مصنف تهیه نقشه بوده و خود وی در جای جای کتابش ذکر می کند که از هر منطقه و مکانی نقشه برداشته و در پایان کار از روی همان نقشه ها نقشه کلی سیستان را کشیده است، نمی توان پذیرفت که کتابش از نقشه خالی بوده است. البته ممکن است که نقشه های مذکور جداگانه نگهداری می شده و از این جهت در اصل نیز به کتاب ضمیمه نشده است، اما به هر حال جای تأسف است که خواننده نمی تواند اطلاعات ارائه شده را با نقشه هایی که توسط خود مصنف کشیده شده تطبیق دهد. شاید اگر دست کم برخی از آن نقشه ها می بود کتاب حاضر سودمندتر می گشت.

دفتر نشر میراث مکتوب

خاتمه مستدرک الوسائل، المیرزا حسین النوری الطبرسی، تحقیق مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ج ۱، ۱۳۱۵ ق. ۹۸+۳۹۴ ص.



برای شرافت و اهمیت علم حدیث همین بس است که وقتی یک کتاب حدیث را مطالعه می کنیم در درون خود

احساس می کنیم که در محضر ائمه معصومین -علیهم السلام- نشسته ایم. کتابهایی از قبیل کافی، بحار الانوار و وسائل الشیعه و مستدرک الوسائل اینگونه اند.

کسی که با حدیث سروکار دارد، نمی تواند خود را جدا و

مختصر، تصحیح الاسانید محقق اردبیلی صاحب جامع الرواة نقل شده است.

۷- اصحاب اجماع.

۸- توثیق چهار هزار نفر از اصحاب امام صادق (ع).

۹- توثیق عمومی اکثر رجال و اخبار حسن.

۱۰- استدارك رجال ثقه و ممدوحی که صاحب وسائل آنان را در خاتمه کتاب ذکر نکرده است. و در این فایده روش خود را در توثیق رواة بیان می کند.

۱۱- توضیح مقصود اخباریین از عدم حجیة قطع. در اینجا مرحوم حاجی نوری با کلام مرحوم آخوند در کفایه موافق است و تفسیر شیخ انصاری از کلام آنان را نمی پذیرد.

۱۲- فضیلت و ارزش علم حدیث و شرح حال مؤلف.

قبلاً کتاب مستدرک توسط مؤسسه آل البيت - عليهم السلام - لاجیاء التراث در هجده مجلد و زیری با تصحیح خوب و کامل انجام و به طبع رسیده بود و اینک جلد اول خاتمه که جلد نوزدهم مستدرک است، با تصحیح آن مؤسسه نشر یافته است. احتمالاً این خاتمه نه جلد خواهد شد. مشکلات تصحیح چنین کتابی بر اهل فن پوشیده نیست؛ تأخیر چند ساله در چاپ خاتمه، خود دلیل روشنی بر مشکل بودن این کار است. در تصحیح کتابهای رجال مراجعه به استاد روایات و ضبط نام صحیح راویان و جدا کردن مشترکات و ... هر کدام زحمات فراوانی را به دنبال دارد که به حمدالله آن مؤسسه همه مشکلات را هموار و کتاب را آماده چاپ کرده اند.

نکته بسیار جالب و مفید آنکه مصحح در مقدمه این کتاب (از ص ۱۷ تا ص ۹۰) خلاصه تمام دوازده فایده کتاب را آورده تا خواننده این مقدمه با بصیرت و آشنایی قبلی به کتاب مراجعه کند و استفاده از کتاب بسیار آسان گردد.

تصحیح این کتاب بر اساس دو نسخه خطی انجام شده که یک نسخه آن هر چند ناقص بوده، ولی به خط مؤلف است. همچنین از نسخه چاپی مرحوم علامه آقا عزیز طباطبائی که حواشی علامه آقا بزرگ تهرانی را داشته، کاملاً استفاده شده است. پاورقیهای بسیار کتاب حکایت از تلاش فراوان مصححان دارد. ضمناً در پاورقیهای سودمند کتاب موارد خلط یا اشتباهی که در کتاب رخ داده یا آنچه را مرحوم حاجی نقل کرده، اما با منابع اصلی تفاوت دارد، مشخص شده است. از امتیازات این تصحیح استفاده فراوان از کتابهای رجال و تراجم خصوصاً کتابهای اهل سنت است.

احمد طالبی

حجج الأنبياء والأئمة، معاونت آموزش و تحقیقات سازمان حج، (چاپ اول، تهران، نشر شمسر، ۱۳۱۶)، ص ۵۲۲، وزیری.

حجج الأنبياء والأئمة

مناقب مشهور النبیل و المرسلین الانواریه فی الحجج  
الانبياء و اولیائهم و ائمتهم

حج، آینه تمام نمای دین و نمایشگر تمام ابعاد فرهنگ اسلامی است. حج تجلی مکتب، تبلور اسلام و جلوه گاه عینی حقایق الهی

است. کعبه این خانه دیرپای و دراز آهنگ همواره محبوب دلها و مقصود نسلها بوده است؛ که بر آن گردمی آمدند و با طواف برگرد آن ندای الله را پاسخ می گفتند.

پیامبران این منادیان آزادی و مفسران توحید و اسوه های زندگی و عبودیت چگونه حج می گزارند؟ حج و جایگاه آن در معرفت دینی و نقش آن در زندگی انسان را چگونه تبیین می کردند؟ رازها و رمزهای نهفته در حرکات و اعمال را در این مجموعه چگونه تفسیر می کردند؟ پیشوایان الهی چگونه؟ امامان معصوم (ع) چه سان حج می گزارند؟ و حقایق نهفته در این تعالیم را به چه صورتی می نمایانند؟ کتاب یادشده پاسخی است به این پرسشها با استناد به کهن ترین منابع و نقل احادیث و آثار دربارہ آنچه یادشده. که به همت تنی چند از فاضلان در معاونت آموزش و تحقیقات سازمان حج تدوین یافته است.

بیشتر تفسیر آیات الهی را درباره حج با عنوان «الحج فی القرآن» از همین معاونت دیده بودیم. در این کتاب در ذیل عناوینی هم اقوال پیامبران و امامان (ع) درباره حج گزارش شده است و هم چگونگی حج گزاران آن بزرگواران. بخش اول با عنوان «حج آدم و عده من الأنبياء»، گزارش حج آدم (ع) است و حج نوح، هود، صالح، ابراهیم و اسماعیل (ع) و ... در ضمن این گزارشها روایتها و نقلهای آموزنده و خواندنی فراوان است (ص ۹-۵۲)؛ از جمله آمده است که در سرزمین «منی» جبرئیل به ابراهیم گفت، آنچه در دل داری از خداوند بخواه، خواستهایت را فراز آر، بدین سان آن سرزمین «منی» نام گرفت (ص ۳۹). «منی طولانی ترین وقوف، آخرین وقوف و آخرین منزل! یعنی آرزو، آرمان، ایده ال و ... منی، منیه، امانی، تمنای، عشق! آخرین مرحله، پس از مرحله شناخت و شعور (دکتر علی شریعتی، حج، ص ۱۲۵)

... و با حال شعور و عرفان به مشعر الحرام و عرفان روید...  
پس به منی روید و آرزوهای حقانی را در آنجا دریابید که آن قربانی



شما را به آخرت گرایي سفارش می‌کنم، اما به دنیا نه، چرا که شما به دنیا آزمندانه روی آورده‌اید و بدان چنگ زده‌اید و ... راستی را، یکی از زیباترین آموزه‌های امامان (ع) دعا‌های برجای مانده از آن بزرگواران است و آموزش چگونگی رازگویی با خداوند و هم‌سخنی با خالق و از سرسوز با معشوق هم‌نوا شدن، در این کتاب آمده است، که حسن بن علی (ع) در کنار رکن با خداوند نجوا می‌کرد و می‌گفت: خداوند! نعمت را بر من ارزانی داشتی، اما سپاسگزارم نیافتی، به گردونه‌های زندگی گرفتارم کردی، شکیبایم ندیدی، اما هرگز با ناسپاسی نعمت را وانستاندی و ابتلا را با ترک شکیبایی نگستراندی، آیا از بزرگواران، کریمان و نیکویان جز بزرگواری و کرم خواهد بود ... (ص ۲۵۶).

و آمده است که رازی می‌گوید، در آستانه کعبه علی بن الحسین (ع) را دیدم، از شدت خستگی گاه بدین پای و گاه بدان پای تکیه می‌کرد و در حالی که اشک پهنه صورت را فرا گرفته بود می‌گفت: خدایا با اینکه قلبم سرشار از مهر توست، عذاب می‌کنی؟! و ... خدای را بر دست یافتن بر معرفتی بدین سال می‌خوانیم و آرزوی حضور در دیار دوست و سرزمین عشق را در سر می‌پرورانیم.

محمد علی فلامی

نمودن محبوبترین چیز خویش، در راه محبوب مطلق است» (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۲۶). آنگاه در ذیل عنوان «حج النبى و عمراته» از حج گزاری رسول الله (ص) و عمره‌های آن بزرگوار سخن رفته است (ص ۵۵-۸۴) و پس از حجة الوداع و چگونگی برگزاری آن و بازگشت پیامبر از مکه، و جریان غدیر و خطبه غدیر و مسائل مرتبط با آن (ص ۸۵-۲۳۰). در بخش دوم کتاب (حج الأئمه) ابتدا گزارش حج گزاری علی (ع) است (ص ۲۳۳-۲۴۸) و در پایان بخش گزارش مأموریت عظیم علی (ع) در ابلاغ سوره براءت و برچیدن بساط شرك و مشركان از محیط قدس مسجد الحرام و حرم امن الهی (ص ۲۴۲-۲۴۷).

حج گزاری حسین (ع) و گفتار آن بزرگواران در یک بخش آمده است و در پایان گزارش آخرین حج امام حسین (ع) و چگونگی خروج از مکه به سوی میعادگاه عشق و خون (ص ۲۴۹-۲۷۹). در برخی از منابع آمده است که اباعبدالله (ع) سالی به هنگام حکومت معاویه حج گزارد و در منی مردمان را جمع کرد و خطبه‌ای شکوهمند و حماسی علیه بنی امیه و مظالم آنان ایراد کرد (بحار الأنوار، ج ۳، ص ۱۷۳؛ حیاة الامام الحسین (ع)، ج ۲، ص ۲۲۸)؛ که در این مجموعه از آن یاد نشده است:

در بخش بعدی حج به جا آوردن امام چهارم (ع) آمده است و در ضمن آن، قصیده بلند فرزدق در پیشدید هشام بن عبدالملک در وصف امام چهارم (ع) و ماجرای شکسته شدن دیوارهای کعبه در فتنه عبدالله بن زبیر، و کنده شدن «حجر الأسود» و نصب آن به هنگام تعمیر به دست امام چهارم (ع) (ص ۲۸۴-۳۳۸).

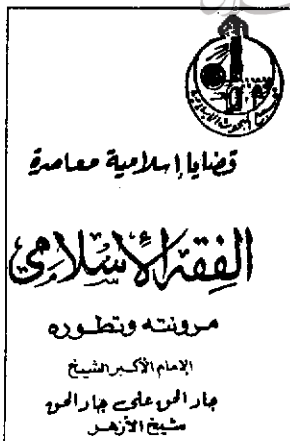
سپس گزارش حج گزاری امامان (ع) است و سیره عملی آن بزرگواران و گفتارشان درباره حج و در پایان، یاد یار و حج گزاری هر ساله معشوق دلها حضرت حجة ابن الحسن (ع) و خروج آن بزرگوار به هنگام قیام برای گسترش عدل از مکه و ایراد خطبه در کنار کعبه و ...

کتاب مجموعه ای است سودمند، آموزنده و ارجمند.

طاووس یمانی می‌گوید نزدیک حجرالاسود شدم مردی را دیدم در حال رکوع و سجود، به دقت درنگریستم؛ علی بن حسین بود، با خود گفتم پاکیزه خویی از خاندان رسول الله -ص- است که باید دعایش را غنیمت شمرم، مراقب بودم، نماز را تمام کرد دستها را بدعا فراز آورد و همی گفت:

سرورم، سرورم، دستهای آکنده از گناه را بسویت فراز آورده‌ام، چشمهای سرشار از امیدم بتو دوخته شده است ... از این حالتی آن بزرگوار داشت من چنان گریستم که امام (ع) متوجه شد. به سویم بازگشت و گفت هان! یمانی چرا گریه می‌کنی؟ در این حال جمعی گردآمدند و امام به سخن ایستاد و فرمود:

الفقه الاسلامی مروّنه و نظوره،  
الشیخ جاد الحق علی جاد الحق،  
چاپ نخست: ۱۴۱۰ هـ. ق،  
ص ۲۸۸.



ادعای ثبات دین و احکام اسلامی و توانایی آن برای پاسخگویی به نیازهای اعصار، اقوام و اماکن گوناگون همواره اندیشوران و

فقیهان اسلامی را اندیشمند و پردغدغه ساخته است.

هرگاه بانگ ایراد و اعتراضی بر ادعای مزبور فراز می‌آید و یا گستردگی نیازها بازگو می‌شود، گروهی از فقیهان با بنان و بیان کمر همت بر پاسخگویی می‌بستند. به گواه تاریخ، تطوّر و تحوّل فقه به مقدار قابل توجهی و امدار چنین دلهره‌ای است (ر. ک: مقدمه مبسوط شیخ الطائفة).

شکست کلیسا در ادعای دنیاداری خود، در برابر تهاجم قوی و بنیانکن انسان‌گرایی و آزادمداری غرب، مولود

پرسروصدایی به نام جدایی حوزه دین و علم به بار آورد. سامان بخشیدن قلمرو روح انسان به اقطاع کلیسا درآمد و بهسازی زندگی دوروزه دنیا در کف مقتدر و خشن علم و اندیشه بشری نهاده شد. بازتاب نه چندان دیر آن در جهان اسلام، رخنه در باور به توانمندی دین در مدیریت دنیا و تردید و دودلی در قدرت پاسخگویی اسلام بر مطالبات و نیازهای روزافزون زندگی بشری بود. چنین لرزشی در کیان باور روشنفکران و دغدغه گسترش آن به حوزه اعتقاد مؤمنان ترس پیدایش شکاف در دژ استوار اعتقاد و باور دینداران را در دل فقیهان به بار آورد؛ و هر کدام که بیشتر درد دین و غم ایمان داشتند زودتر و تندتر به فکر چاره افتادند. بگذریم از گروهی که چون سلاح رزم نجستند بر نعش دین دنیاوش خود، شیون آغازیدند و بر تفسیق و تکفیر هر دیگر اندیشی زبان گشودند. اینان نه درد دین که غم دنیا داشتند و به جای چاره اندیشی، از عرض الهی مایه گذاشتند.

در عالم تشیع دلهره مزبور دیرتر گام نهاد و از آنجا که اطمینان به استواری باور دینداران بیشتر بود، احساس خطر مزبور نیز در حوزه فقه و فقیهان قدم به طمانینه گذاشت. اما در جهان عرب و بویژه مصر بتبع سلطه مستقیم اروپاییان، طنین مخالف خوانیهای یادشده، زودتر شنیده شد و علمای اهل سنت و بخصوص دانشگاه الأزهر را پیشتر به فکر چاره جویی افکند. به رغم روزگار طولانی نفی اجتهاد و نوآوری در تاریخچه فقه سنت، در عصر جدید، بازسازی و پی ریزی فقهی کارآمد پرشتابتر آغاز شد. در این راستا فقیهان قابل توجهی پای به عرصه نهادند و تألیفات خواندنی ارائه کردند. یکی از کتب خواندنی که به رغم کوتاه نویسی آن پرفایده می نماید، نوشته آقای «جواد الحق» شیخ الأزهر است. این کتاب از جمله منشورات سال بیست و یکم «مجمع بحوث اسلامیة» الأزهر و بواقع پاسخی به تردید و دودلی یادشده است.

در این کتاب نخست به پیدایش فقه اسلامی پرداخته شده و آنگاه با تقسیم تاریخ فقه به چهار دوره: عصر پیامبر، عصر صحابه و تابعین، عصر تابعین تابعین و عصر تدوین، ویژگی و مشخصات هر دوره تبیین شده است.

نویسنده مصادر تشریح در عصر اوّل را قرآن و سنت می داند و طبیعت آن را، تشریح قواعد کلی و اجمالی که توسط پیامبر (ص) تفصیل می یافت، می شمارد. از ویژگی آن غیر نظری و واقع گرایانه بودن، نبودن رای مخالف، غیر مدوّن و غیر کلاسیک، کامل بودن از نظر ارائه قواعد و اصول

است که شیوه استنباط آن را پیامبر (ص) به اصحابش آموخته بود.

مؤلف عصر دوم را به دو مرحله تقسیم کرده مرحله نخست آن را از آغاز خلافت ابوبکر تا صلح امام حسن (ع) و مرحله دوم را از صلح امام حسن (ع) تا سال ۱۳۲ می داند که آغاز عصر تابعین تابعین است. در مرحله اوّل که با فتوحات اسلامی حوادث فراوانی در برابر فقه اسلامی چهره نمود، خلفا برای پاسخگویی، به قرآن یا آنچه که از سنت پیامبر می دانستند، رجوع می کردند و در صورت ناتوانی از بازیابی حکم حادثه از ذهن اصحاب کمک می گرفتند تا اگر در آن مورد خاص روایتی از پیامبر (ص) می دانند، بازگویند و گرنه از طریق مشورت راه چاره می جستند (ص ۳۲). در این روزگار کم کم اختلافات فقهی نمودار شد و عوامل این اختلافات ریشه در فهم قرآن، تغییر در زمان، مکان و شرایط و اختلاف در سنت داشت، اعم از آنکه برآمده از تفاوت علمی صحابه باشد و یا اختلاف در وثوق به راویان، اختلاف در فهم سنت و یا در عدم اطلاع از ناسخ و منسوخ باشد. در مرحله دوم این عصر با پیدایش دو مکتب فقهی اهل رأی و اهل حدیث فقه اسلامی بطور جدی آغاز شد. افزون بر عوامل گوناگون، شرایط مکانی در پیدایش دو مکتب مزبور نقش بنیادی داشت. حجاز انباشته از اصحاب پیامبر و تابعین بود و راویان حدیث فراوان داشت و از حوادث جدید کمی برخوردار بود و کوفه مرکز حوادث و گذرگاه تلاقی افکار بود و طبیعی می نماید که در حجاز مکتبی حدیثی به وجود بیاید و در کوفه به کارگیری رأی و نظر دریافتن پاسخ به سؤالهای فراوان جدی تلقی گردد.

در عصر سوم، قرآن، سنت، اجماع از منابع مورد اتفاق فقه تلقی می گشت و در منابع دیگر از قبیل: قول صحابی، عمل اهل مدینه، شرایط گذشته، عرف، سدّ زرایع، مصالح مرسله، استصحاب و استحسان اختلاف رأی جدی بود. در این دوره بیش از سیزده مکتب اجتهادی قابل توجه وجود داشت و حرکت علمی شکوفایی درخور یافته بود. اختلافات گسترش یافت که منشأ آن چندین امر بود:

۱. اختلاف در ثبوت، مراد، مدلول و عمل به سنت؛
۲. فتاوی صحابه و عمل به آنها؛
۳. اختلاف در قیاس و عمل به آن؛
۴. اختلاف در فهم اصول لغوی که منجر به اختلاف در فهم نصوص می گشت؛
۵. اختلاف در اخذ و عدم اخذ به منابع مزبور در فوق؛
۶. اختلاف در حجیت عرف و عدم حجیت آن؛
۷. اختلاف در علل و انگیزه تشریح.

عصر چهارم: که عصر تدوین نام دارد، موجب تألیفات

بی لطفی فراوان وی در حق شیعه است. این بی لطفیها شاید در شأن هر غیر منصفی جایز باشد، ولی برای افرادی چون وی که در مقام مفتی است و در مراکز علمی تحصیل کرده است که به انگیزه عشق به اهل البیت بنیان نهاده شده است، بحتم نارواست.

علی سرولانی



چون سبوی تشنه (تاریخ ادبیات معاصر فارسی)، دکتر محمد جعفر یاحقی (چاپ اول: مشهد، نشر جامی، ۱۳۷۴)، ۳۸۳ ص، وزیری.

آنکه غربال به دست دارد، از عقب کاروان می آید. (نیما یوشیج)

در قرنی که ما در آن بسر می بریم، زندگی در تمام جلوه هایش، تفاوتی بنیادین پیدا کرده و همه اشکال و مفاهیم صبغه و معنایی دیگر یافته اند. ادبیات نیز از این دیگرگونی بنیادین گریز و گزیری نداشته و به رغم همه مخالفتها و ایستادگی هایی که در برابر موج نوگرایی، صورت گرفت، توانست با احترام از کنار ستهای دیرینه ادبی بگذرد و برای خود جایی در خور بیابد.

سخن در باب تفاوت دیدگاهها در ادب کلاسیک و ادب معاصر، مجالی دیگر می طلبد، اما همین مقدار می توان گفت که در ادبیات عصر ما، شاعر و نویسنده امروزی «دیگر فراغت و حوصله اسلاف خود را از دست داده است و اگر بیش از زمانی کوتاه به یک چشم انداز نمی تواند بنگرد، باید در نظر داشت که آن چشم انداز، گوشه ای از جهانی است که در احوال متغیر و متبدل خویش، هر روز چهره ای جدید از خود نشان می دهد.»

هر کس تنها نفسی در فضای ادبی کشور، کشیده باشد، تاکنون دریافته است که بویژه شاعران معاصر در دو سو صف کشیده اند: یک سو شاعرانی که تکامل فرهنگ شعر فارسی را در حفظ ستهای شعر قدیم - چه از لحاظ قالب و چه از لحاظ زبان ادب - دیده اند و در حقیقت، نوگرایی را صرفاً در انتخاب موضوعات جدید دانسته و به شاعران سنت گرا معروف شده اند و در دیگر سو شاعرانی که صرف درک روح زمانه خود و

گسترده در زمینه آیات الاحکام، تدوین سنن از جمله صحاح ست و کتب فقهی گشت.

مؤلف آنگاه مجموعه فقه اسلامی را چنین معرفی می کند: ۱. اصول فقه ۲. فروع فقهی ۳. قواعد فقهی. و برای فقه اسلامی دو حوزه دینی و قانونی در نظر می گیرد که در حوزه دینی تکالیف عبادی و در حوزه قانونی وظائف اجتماعی انسان بیان می گردد و همین حوزه اخیر را جولانگاه اجتهاد می داند. وی آنگاه فصلی جدید باز می کند و در آن به تفصیل از ویژگی انعطاف پذیری قوانین اسلام سخن می گوید. وی انعطاف پذیری مزبور را نه در اصول تشریح بلکه در مسایل فرعی می بیند. مسائلی که با تغییر عرفها و مقتضیات زمان خود را هماهنگ می کند. اثبات انعطاف پذیری اسلام با عرفها و مقتضیات گوناگون اعصار نیازمند دلیل است و مؤلف با بهره گیری از قرآن و سنت (۱۲۸-۱۱۰) ادعای خود را به اثبات می رساند.

نویسنده به اعتبار آنکه مفتی نقش اصولی در هماهنگ سازی قواعد کلی شریعت با نیازمندیهای اعصار و مقتضیات عرفها دارد، بحث مبسوطی درباره فتوا و مسایل مربوط به آن ارائه می کند. در این بحث قواعد اجتهاد، تقلید، آداب و نشانه های مفتی، معنی و موقعیت فتوی، آداب افتاء، رابطه قضاء و افتاء، شرایط فتوای الزامی و مباحثی از این دست مورد بررسی قرار می گیرد. در همین مبحث در ارتباط با شرایط و ویژگی مجتهد، بحثی تحت عنوان «شناخت اهداف احکام» مطرح می کند که جای تأکید دارد. وی بر این باور است که هدف رسالت رحمت بر بندگان است؛ زیرا خداوند خطاب به نبی (ص) فرموده است «وما ارسلناک الا رحمة للعالمین»؛ بنابراین باید شریعت اسلام بر اساس مراعات مصالح بندگان باشد و رعایت چنین مصلحتی مستلزم توجه به ضروریات، نیازها و بهسازی جامعه است.

اگر چنین اصلی همواره در نظر گرفته شود فقیه با توانمندی بیشتری به جمع بندی نصوص دینی و منطبق ساختن آن با عرفهای متغیر و مقتضیات زمان خواهد بود.

نویسنده در پایان کتاب خود نمونه هایی از اجتهاد عصری را بیان می دارد و به بررسی حکم مواردی از مسایل جدید که در جوامع بشری ظهور کرده، می پردازد که از آن جمله مساله سقط جنین، پیوند اعضا فردی به فرد دیگر، تغییر جنسیت، لقاح مصنوعی در انسان است و آنگاه پاسخ آن را بر پایه قواعد شرعی در جواب مراجعه کنندگان داده است. کتاب جادالحق خواندنی است، اما ایراد عمده ای که وجود دارد

ضرورت تجدید نظر در قوالب قدیم را به مفهوم تکامل واقعی فرهنگ شعری گذشته خویش گرفته‌اند و به شاعران نوگرا شهرت یافته‌اند. در نثر معاصر نیز کم و بیش چنین وضعیتی را می‌توان دید.

شاید همین نزاع کهنه و نو بوده که موجب شده بسیاری از ادبا و محققین معاصر از خیر ورود به این عرصه تحقیقاتی بگذرند تا مجبور به دفاع از یکی از این دو قبیله نگردند. اما دکتر یاحقی، مرد و مردانه وارد این میدان شده و با وجود مخاطرات آن، سعی در به ثبت رساندن برخی نامها و آثار در تاریخ ادبیات دارد. او خود در مقدمه کتاب (ص ۸) از زاویه‌ای دیگر به این گریز‌گرایی نگریسته است: «در مدرسه، نسل نو به گونه‌ای از ادبیات امروز دور نگه داشته می‌شود و در دانشگاه به گونه‌ای دیگر؛ و هر دو گونه سرروته یک راه است که گذارش جز به ترکستان بی سرانجامی نیست. نسل امروز ما اگر خود و داشته‌های خود را، آنچنانکه هست، نشناسد، دیگران با آنچه ندارند، خود را به او خواهند شناساند... چون مسبوی تشنه، کوششی است. بی آنکه دعوی کمال داشته باشد... برای پاسخ به این نیاز.» نویسنده در این کتاب به شکلی گزارشی و آن هم تاریخچه وار، خواننده را با «جریانهای ادبی معاصر از زمانی که جهان بینی سنتی در ادب فارسی، زیر تأثیر دگرگونیهای علمی و صنعتی جهان مورد تردید قرار گرفت» تا روزگار کنونی، آشنا سازد.

«در این کتاب علاوه بر وجوه گوناگون ادبیات معاصر (اعم از سنتی و نیمایی)، داستان، نمایشنامه، ادبیات کودکان (پیش و پس از انقلاب) به موضوعاتی بدیع و بکلی تازه از قبیل ادبیات زنان و ادبیات معاصر فارسی در افغانستان و تاجیکستان نیز در حد کوتاه و بایسته این دفتر پرداخته شده است.»

کتاب از شش بخش تشکیل شده است. در بخش نخست با عنوان «عصر بیداری» پس از برشمردن ویژگیهای شعر عصر بیداری به معرفی چهره‌های بارز شعر در این دوره، پرداخته شده است. این عده همگی در رده سنت‌گرایان معاصر جای گرفته‌اند؛ اگرچه در انتهای این دوره، نشانه‌هایی از گریز از نثرم بخوبی دیده می‌شود.

بخش دوم کتاب به «عصر نیما یا دوره نوگرایی» اختصاص یافته است و در آن به گسترش پیکار کهنه و نو در عرصه ادبیات معاصر و دوره بندی تاریخی عصر نیما، توجه شده است. در ابتدای این بخش خواننده انتظار دارد تحقیقی آکادمیک در باب آغاز نوگرایی و نخستین نوگرایان و کیفیت تأثیرگذاری (یا حتی تقدم فضل و فضل تقدم) آنان، بویژه لاهوتی و رفعت و شمس

کسمایی، بیابد، ولی گویا مؤلف تنها قصد گزاردن گزارشی کوتاه از این پیشگامان را داشته است؛ از این رو، آن انتظار برقرار می‌ماند. در همین بخش، شعر نو به لحاظ تاریخی به چهار دوره تقسیم می‌شود و این - هر چند تازگی ندارد -، اما به خواننده مجاللی برای نگاهی اجمالی به آثار نوپردازان معاصر - از نیما تا سپهری - می‌بخشد. در پایان همین بخش «ادامه شعر سنتی در عصر نیما» را با یادی از پروین اعتصامی، شهریار، امیری فیروزکوهی، رهی معیری، پژمان بختیاری، حمیدی شیرازی و مهرداد اوستا، پی می‌گیریم.

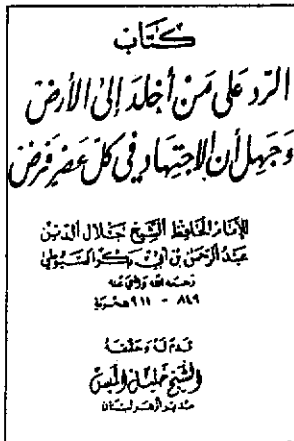
بخش سوم کتاب درباره «عصر ادبیات داستانی» است. نویسنده در ابتدای این بخش می‌نویسد: «داستان نویسی به شیوه نوین، در ایران عموماً تحت تأثیر ادبیات مغرب زمین، اندکی پس از مشروطه پیدا شد و تا امروز تحولاتی را پشت سر گذاشته است... آغاز داستان نویسی به شیوه نوین را می‌توان از زمانی دانست که محمدعلی جمالزاده در سال ۱۳۰۰ ش مجموعه داستان کوتاه خود را تحت عنوان یکی بود یکی نبود در برلین منتشر ساخت. با نشر این کتاب بود که سبک نویسنده‌گی واقع‌گرا در ایران آغاز شد.»

آنگاه سرشناسترین چهره‌های ادبیات داستانی معاصر معرفی شده و ضمن برشمردن آثار متفاوت این داستان‌سرایان، نمونه‌هایی بسیار کوتاه از نثر هریک از آنان، ارائه می‌گردد. این بخش خود در چند قسمت تنظیم شده است، شامل: الف - داستان نویسی، ب - ادبیات نمایشی، ج - مقاله نویسی و نشر دانشگاهی، د - ادبیات کودکان و نوجوانان.

«عصر انقلاب» عنوان بخش چهارم کتاب است که در آن به ترتیب به: الف - شعر عصر انقلاب، ب - ادبیات داستانی عصر انقلاب، ج - ادبیات کودکان، پرداخته شده است. به نظر می‌رسد که مطالب پیرامون ادبیات انقلاب اسلامی، بخشی فراختر از آنچه نویسنده بدان اختصاص داده، می‌طلبد، بویژه آنکه حجم کارنامه ادبیات انقلاب آنقدر حجیم گشته که دیگر نتوان از بررسی آن - به بهانه نزاری و نحیفی آثار منتشر شده - سر باز زد. امید که در چاپهای بعد، این بخش با تحلیلی منسجم تر و استقرایی کاملتر، ارائه شود.

نویسنده در بخش پنجم به «ادبیات زنان در ایران معاصر» می‌پردازد. در قسمتی از این بخش می‌خوانیم: «همزمان با ورود زنان به میدان فعالیتهای اجتماعی به صورتی گسترده، تعداد زنانی که در عرصه آفرینشهای ادبی ظاهر می‌شوند، رویه فزونی می‌نهد، همانطور که طرح مسائل مربوط به آنان هم در آثار ادبی از گذشته بیشتر می‌شود. در سال ۱۳۲۵ که نخستین

الرّد علی من اخلد الی الارض  
وجهل ان الاجتهاد فرض فی کل  
عصر، جلال الدین سیوطی،  
تحقیق از الشیخ خلیل المیس،  
دارالکتب العلمیة لبنان،  
۱۴۰۳ هـ. ق.



اجتهاد در میان اهل سنت تقریباً  
سه دوره مختلف را پشت سر  
گذاشته است. نخست دوره

اصحاب و تابعین بود، در آن دوره نگرش غالب آن بود که هر جا نصی از کتاب و سنت نمی یافتند، به رأی و نظر خویش عمل می کردند. در این مرحله که تا اواخر قرن دوم هجری ادامه یافت مردم به تقلید از مجتهد خاصی ملتزم نبودند، بلکه هنوز مذاهب و مبانی فقهی و اصولی چنانکه باید مدوّن نشده بود. از قرن دوم تا حوالی قرن پنجم دوران شکل گیری و استقرار مذاهب گوناگون فقهی و تدوین اصول اجتهاد است. در پایان همین دوره بود که بتدریج چهار مذهب فقهی، یعنی حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی، از طرفداران بیشتری برخوردار گشته و صورت رسمی به خود گرفتند. از قرن هفتم آهسته آهسته ندای «حصر اجتهاد» بالا گرفت و سیاست وقت، اجتهاد را منحصر به همان چهار امام دانست. به این ترتیب حق اجتهاد از دیگر فقها سلب شد و حوزه فقاقت عملاً به سردی و سکون گرایید. از این پس وظیفه نقل آرای ائمه اربعه و حداکثر ترجیح یکی بر دیگری بود (اجتهاد نسبی)، اما ابداع قول جدید و استنباط حکم تازه (اجتهاد مطلق) امری نامشروع و ممنوع شمرده شد. هر چند این بینش تا عصر حاضر نیز ادامه یافته، اما همواره دانشمندانی بوده اند که با جریان انحصار گروی و بستن باب اجتهاد به مخالفت برخاسته اند که جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ ق) از آن جمله است. سیوطی با آنکه خود از اهل حدیث است و با اندیشه ورزی میانه خوبی ندارد (ر. ک: به صون المنطق الکلام عن المنطق و الکلام و نیز در حسن المحاضره که روخیات علمی و ذهنی اش را با صداقت باز گفته است). اما در حوزه کار خویش (فقه، حدیث و عربیت) معتقد به اجتهاد و نوآوری است. او کتاب الرّد علی من اخلد الی الارض و جهل ان الاجتهاد فرض فی کل عصر را رودر رو با جمودگروی حاکم بر عصر خویش نوشته است. عنوان طولانی کتاب (ردّ بر کسی که به زمین چسبیده و نمی داند که اجتهاد در هر عصری واجب است) موضع قاطع او را در «انفتاح باب اجتهاد» بخوبی نشان می دهد. البته چنانکه خواهیم دید سیوطی از

کنگره نویسندگان ایران به عنوان یک حادثه ادبی مهم تشکیل گردید، نام پنج تن از بانوان کشور در فهرست شرکت کنندگان این کنگره دیده می شود... نویسنده همچنین امیدواری می دهد که زنان هوشمند ایرانی در فضای بسیار مناسب پس از انقلاب، بتوانند در صحنه اجتماع و در چارچوب ضوابط اسلامی، حضور و فعالیتی روزافزون داشته باشند.

فرجامین بخش کتاب، ویژه «ادبیات فارسی معاصر در خارج از ایران» است. در این گفتار از دو جریان معاصر ادبی دری (فارسی رایج در افغانستان) و تاجیکی (فارسی رایج در ماوراءالنهر) سخن رفته است. نویسنده در بخش مربوط به ادبیات معاصر تاجیک، بحق، صدرالدین عینی را پیشرو نویسندگان و ابوالقاسم لاهوتی را در کار شاعری، پیشگام شاعران تاجیک، معرفی می کند و آنگاه پیروزان هریک را نام می برد.

باری کتاب با حجم نسبتاً اندکش، حاوی مطالب بسیاری است و می تواند خواننده را از مراجعه به برخی کتب کم یاب و پر حجم، بی نیاز کند. با این همه، گمان نمی کنم از ارزش کتاب کاسته شود، اگر بگویم برخی اختلاف سلیقه ها در انتخاب نمونه اشعار یا نثرها و نیز برخی ترجیح بلا مرجح ها در ذکر یا عدم ذکر برخی شاعران و نویسندگان، ذهن خواننده را می خلد. بمثل، سراینده شعرانگور چه کم از توللی یا پژمان دارد که از یادکرد نامش نیز پرهیز می شود و مورد بایکوت قرار می گیرد؟ اگر ملاحظاتی «از لونی دیگر» در کار است، در حق بسیاری دیگر نیز باید رعایت می شد که نشده! همچنین از میان رمانهای پس از انقلاب اسلامی، «نغمه در زنجیر» (از امیر میثاق فجر) آیا کم از جتر از «رازهای سرزمین من» است که چنین آسان به طاق نسیان سپرده شده؟ نیز مناسبتر آن بود که حق علی معلم و هوشنگ ابتهجاج منصفانه تر گزارده شود.

این مقال را با نقل سخنی از شاعر و نویسنده ای معاصر به پایان می برم که نوشت: «دلنشین ترین غزل برخی از غزلسرایان معاصر، همانا غزل خدا حافظی است!»

باید به استاد یاقعی دست مریزاد گفت که چنین رنجی را به جان خریدند و حاصل سالها تدریس ادبیات معاصر را چنین سخاوتمندانه در اختیار مشتاقان قرار دادند.

محمدرضا موحدی

باز بودن باب اجتهاد تعریف و تفسیر خاصی دارد.

این اثر از چهار باب تشکیل یافته است. در باب اول به تفصیل آرای بزرگان اهل سنت را مبنی بر وجوب کفایی اجتهاد در هر زمان و مکان یاد می‌کند. از امام شافعی و مزنی گرفته تا ماوردی، بغوی، ابن سراقه، امام الحرمین جوینی، غزالی، مجلی و دیگران همگی بر وجوب اجتهاد و لزوم آن در مناصب گوناگون دینی و اجتماعی تأکید ورزیده‌اند. سیوطی صرفاً به نقل آراء این گروه بسنده نمی‌کند، بلکه مواضع بحث و دلائل هر کدام را به شرح می‌آورد. از همین گزیده‌های کوتاه و بلند، خواننده می‌تواند به فضای فکری و سبک و سلیقه این گروه از فقهای سنی پی ببرد.

مصنف در باب دوم قدم را فراتر می‌گذارد و نشان می‌دهد که از نظر بزرگان اهل سنت، جهان در هیچ زمانی از مجتهد خالی نمی‌ماند. این البته مستند به احادیثی است منسوب به پیامبر (ص)؛ از جمله: لا تزال طائفة من امتی ظاهرين علی الحق حتی یأتی امرالله. این گونه احادیث که بیانگر مبنای اهل سنت در مسأله اجماع است، دلالت دارد بر اینکه هیچ‌گاه تمام پیروان پیامبر (ص) بر خطا نخواهند رفت (عصمت امت)؛ و چون نفی اجتهاد زمینه‌ساز انحراف امت و بطلان شریعت است، پس خداوند در هر زمان لا اقل مجتهدی را برای استنباط و تبیین احکام برمی‌انگیزد. در پایان همین باب، سیوطی فصلی را می‌گشاید و در آن فرق میان مجتهد مستقل و منتسب از یک سو و مجتهد مطلق و مقید را از سوی دیگر بازمی‌گوید. مجتهد مستقل آن است که از خود قواعد و اصول استنباط را ابداع می‌کند و مجتهد منتسب آن است که در اصول و مبانی از مجتهد مستقل تبعیت می‌کند، اما در چهارچوب همین اصول می‌تواند به اجتهاد و استنباط پردازد. مجتهد منتسب به نوبه خود یا مجتهد مطلق است که همه شرایط اجتهاد را به کمال و تمام داراست. و یا مجتهد مقید است که در بعضی مقدمات اجتهاد، مثل علم حدیث و عربیت، به حد اجتهاد نرسیده، ولی در عین حال توان درک و استنباط احکام فقهی را دارد. از نظر سیوطی، مجتهد مستقل منحصر در ائمه اربعه است و اما دیگران می‌توانند مجتهد مطلق یا مقید باشند. او خود را مجتهد مطلق و در علم حدیث و عربیت اعلم زمان می‌داند (ص ۱۱۲ تا ۱۱۶). به این ترتیب است که سیوطی ادعای اجتهاد مطلق را با پیروی اش از امام شافعی جمع و توجیه می‌کند. [شگفت آنکه مصحح کتاب بدون توجه به تفاوتی که خود سیوطی میان مجتهد مستقل و مطلق گذاشته، او را متهم به تهافت کرده است (ر. ک: ص ۱۵)] در باب سوم سخنانی از فقهای سنی نقل شده که اجتهاد را ترغیب و از تقلید نکوهش کرده‌اند. حتی برخی از آنان مثل

مزنی، ابن حزم و ابوشامه کتاب مستقلی در این زمینه به رشته تحریر درآورده‌اند. فرق میان «تقلید» و «اتباع» و نیز فساد تقلید از دیگر مباحث این بخش است.

باب چهارم به مطالب مفید و پراکنده‌ای در باب شرایط اجتهاد (ص ۱۴۹ به بعد)، راه تشخیص مجتهد (ص ۱۵۴ به بعد)، اوقات اجتهاد (ص ۱۶۰)، روش اجتهاد (ص ۱۶۲ به بعد)، مبانی اجتهاد (ص ۱۷۰)، اجتهاد فرشتگان و جتیان (ص ۱۷۵) و عدم جواز تقلید در اصول فقه (ص ۱۷۸) و ... می‌پردازد. در فایده سی‌ونه، مصنف فرق میان فقیه، مفتی و قاضی را بیان می‌کند. فقیه تنها به امور کلی و حکم آنها می‌پردازد، چنانکه روش مؤلفین و مدرسین فقه است. مفتی پس از دستیابی به احکام کلی آن را بر موارد جزئی تطبیق و تنزیل می‌کند. از این رو مفتی، برخلاف فقیه، باید ویژگیها و شرایط موضوع را به خوبی بشناسد. قضاوت از افتاء نیز خاص تر است، زیرا قاضی باید احکام جزئی را در مصادیق خاص اثبات کند و نشان دهد که حکم در حق فرد خاصی جاری است و معارضی ندارد. سیوطی نتیجه می‌گیرد که کار قاضی از کار مفتی وسیع تر و کار مفتی از کار فقیه وسیعتر است. از اینجاست که در مفتی و قاضی، اجتهاد شرط است، ولی در فقیه (مدرس و مصنف) اجتهاد لازم نیست، (ص ۱۷۹ و ۱۸۰). در جای دیگر عبارتی از غزالی نقل می‌کند که او میان مفتی و مجتهد، بدین صورت فرق گذاشته که مفتی چه بسا نتواند صورتهای مختلف یک مسأله را باز شناسد، ولی اگر یک صورت خاص را برای او تشریح کنند، می‌توان حکم آن را استخراج کند. در مقابل، از شؤون مجتهد آشنایی با صورتهای مختلف یک مسأله است (ص ۱۸۱). به نظر می‌رسد که غزالی با این بیان به مبحث بسیار حساس حکم شناسی و موضوع شناسی و مرز میان این دو حوزه نزدیک شده است.

از نظر غزالی، مجتهد باید «مقاصد شرع» را در پیش روی داشته باشد و بسته به اینکه شخص کدام جهت را در اولویت قرار دهد، حاصل اجتهاد او نیز دیگرگون خواهد شد. از اینجاست که غزالی به تأثیر خلقیات و تخصص علمی افراد در رویکردهای فقهی شان اشاره دارد (ص ۱۸۲ و ۱۸۳).

از این نکات در کتاب فراوان آمده است که طبعاً متناسب با هدف مؤلف بسیار مختصر و مجمل است. به هر حال این اثر برای پژوهشگرانی که در تاریخ تحولات اجتهاد مطالعه می‌کنند و نیز کسانی که در مبانی اجتهاد تأمل می‌ورزند، مأخذ مناسبی است و آنها را به منابع و مدارک دیگر راه می‌برد.

محمدتقی سبحانی

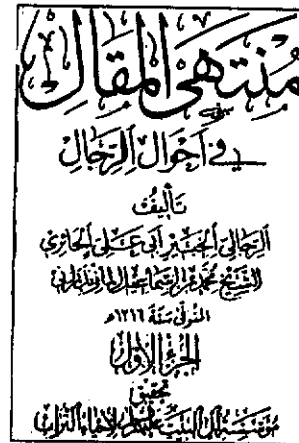
ناظر به کتاب «منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال» است. وی در این کتاب ذیل نام هریک از راویان - که به ترتیب الفبا ذکر شده اند - کلام میرزا را از «رجال کبیر» نقل کرده و سپس تعلیقات وحید بهبهانی را به دنبال آن می آورد؛ آنگاه کلمات علمای دیگر را نقل کرده و نظر خود را نیز بیان داشته است.

مؤلف در مقدمه کتاب تاریخ ائمه اطهار - علیهم السلام - کسانی که امام زمان - علیه السلام - را دیده اند و کتبه های معصومین نزد اهل رجال - مشترکات و بعضی از نکته های درایه را ذکر کرده و پس از ذکر نام راویان به ترتیب کتاب «منهج المقال» در خاتمه کتاب پنج فایده رجالی را ذکر کرده است. گاهی در کتاب بر وحید بهبهانی با جمله «سلمه الله» و گاهی با «رحمه الله» درود می فرستد که معلوم می شود قسمتی از کتاب در حیات وحید و قسمتی دیگر پس از وفات او تألیف شده است.

ضمناً مؤلف در این کتاب «مجاهیل» یا افرادی را که در رجال نامی از آنها نیامده است، اما در سند روایات وجود دارند ذکر نمی کند، با این استدلال که فایده ای در ذکر آنها نیست؛ از این رو شاگرد او مولی درویش علی حائری رساله ای به نام «تکلمة رجال ابی علی» تدوین کرده و افرادی را که استادش از رجال خود ساقط کرده، استدراک نموده است تا کتاب استاد را تکمیل کرده باشد. همچنین محمدعلی آل کشکول کتاب «اکمال منتهی المقال» را به همین منظور نوشته است.

مؤسسه آل البیت - علیهم السلام - در دوستمین سالگرد وفات مرحوم ابوعلی این کتاب را تصحیح و جلد نخست آن را چاپ کرده است و احتمالاً مجموع مجلدات آن هشت جلد خواهد شد. این تصحیح بر اساس دو نسخه خطی انجام شده که یک نسخه آن ظاهراً خط خود مؤلف است که در دانشگاه تهران وجود دارد. در این کتاب رمزهای بسیار زیادی هست و گرچه مؤلف در ابتدای کتاب، آنها را توضیح داده است، اما به خاطر سپردن آنها مشکل و برای هر صفحه کتاب چند بار به مقدمه آن مراجعه کردن مشکلتراست؛ اما در این تصحیح چون تقریباً تمامی آن اقوال به منابع اصلی ارجاع داده شده، این مشکل برطرف گردیده است. کثرت باورقیها و اصلاح نام افرادی که در متن کتاب آمده، اما با مصادر اصلی مطابق نیستند، حکایت از تلاش و رنج و زحمت فراوان مصححان و محققان آن مؤسسه دارد. امید است هر چه زودتر دوره این کتاب تکمیل و در اختیار فقیهان و رجال رجال قرار گیرد.

احمد هابندی



منتهی المقال فی احوال الرجال، ابوعلی الحائری، تحقیق مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ج ۱، ۱۴۱۶ ق. ۳۹۳+۶۲ ص.

مهمترین راه حفظ اصالت دین تمسک به احادیث پیامبر اکرم و ائمه اطهار - علیهم السلام - است و فراگیری احادیث

مستلزم شناخت راه رسیدن آنها است. آشنایی با سلسله سند احادیث و راویان و اطلاع از جرح و تعدیل آنان در انحصار علم رجال است. شاید به دست آوردن احادیث صحیح و تشخیص آنها از احادیث جعلی و دروغ بی استفاده از علم رجال امکان نداشته باشد. یا توان گفت بسی مشکل است علامه آقابزرگ تهرانی فرموده: «کسی که رجالی نباشد، فقیه نمی گردد» (ر. ک: مصفی المقال، ص ۵). بنابراین اهمیت کتابهای علم رجال و ضرورت رجوع به آنها خصوصاً برای فقیهان کاملاً روشن است.

از زمان غیبت صغری تاکنون کتابهای بسیاری در موضوع علم رجال نوشته شده که تعداد آنها از هزار کتاب و رساله تجاوز می نماید. از اواخر قرن نهم تا زمان حاضر تألیفات در این موضوع از شتاب بیشتری برخوردارند؛ تنها در دوره ای کوتاه اخبارین با این استدلال که علم رجال اختصاص به غیبت کردن مردگان و انشاء اسرار مردم است، باعث رکود تألیفات در این علم شدند.

در اوایل قرن یازدهم میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرآبادی (متوفی ۱۲۰۸) کتاب کبیر رجالی خود موسوم به «منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال» را تألیف کرد. این کتاب مورد توجه بسیاری از فقها و دانشمندان رجال قرار گرفت و عده زیادی بر آن شرح یا تعلیقه نوشتند که «تعلیقه منهج المقال» معروف به «التعلیقه البهبهانیة» از آقا محمد باقر بن محمد اکمل وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۵) معروفترین آنهاست.

ابوعلی محمد بن اسماعیل بن عبدالجبار حائری (۱۱۵۹-۱۲۱۶) نیز که از اعقاب و نوادگان ابن سینا، شاگرد وحید بهبهانی و سیدعلی طباطبائی صاحب ریاض و علامه بحر العلوم - رضوان الله علیهم - بوده است، وقتی عدم مراجعه طلاب به دو کتاب فوق را ملاحظه کرد، تصمیم گرفت کتابی رجالی بنویسد که امتیازات آنها را داشته و در عین حال مختصر بوده و از تشویش و پراکنده کاری جلوگیری کند. به همین جهت کتاب «منتهی المقال فی احوال الرجال» را تألیف کرد که نامش